

## بازشناسی و نقد تعریف واقعیت و علم معماری با تکیه بر دانش منطقی\*

نسیم اشرفی\*\*

### چکیده

تولید علم معماری مطلوب، وابسته به شناخت علم معماری موجود است. بنابراین، توجه به دو موضوع اهمیت ویژه‌ای می‌یابد: ۱. تفکیک واقعیت معماری از علم معماری؛ ۲. شناخت و تعریف علم معماری. امروزه در بسیاری از نظریه‌پردازی‌ها خلط واقعیت معماری با علم معماری موجب فهم نادرست دانش معماری شده است. براین اساس، پژوهش حاضر در تلاش است با تکیه بر علم منطق و با روش تحلیلی-توصیفی، به شناخت و نقد تعاریف گوناگون معماری موجود (معماری مدرن) بپردازد و در این راستا با تفکیک تعاریف واقعیت محور از علم محور، مسیر نظریه‌پردازی را در حوزه علم معماری هموار سازد و از این رهگذر به این نتیجه دست یافته است که بسیاری از تعاریف معماری مدرن (علم و واقعیت) از دیدگاه نظریه‌پردازان مدرن، تعاریف جامع و مانعی نبوده و تکیه بر همگی یا یکی از این تعاریف برای تغییر علم موجود معماری به وضعیت مطلوب، مناسب نخواهد بود. از این رو، پژوهشگر در شناخت معماری مدرن، بایستی به مبانی عام فلسفی هر مکتب توجه کرده و تعریف علم معماری را با تکیه بر آن مبانی تحلیل کند تا بتواند توصیف و ارزیابی درستی در تغییر آن و رسیدن به وضعیت مطلوب داشته باشد.

**واژگان کلیدی:** تعریف، منطق، علم معماری، واقعیت معماری، مدرن.

\*. از آنجاکه معماری از مصنوعات بشری است نه از سنخ مفاهیم دارای ماهیت طبیعی موجود در خارج، تعریف مصنوعات، تعریف ماهوی مرکب از جنس و فصل و خاصه واقعی نیست؛ بنابراین، مصنوعات از جمله مصادیق معماری، حقیقتاً ماهیت ندارند؛ در نتیجه نه جنس دارند، نه فصل و نه خاصه. باین حال می‌توان به گونه‌ای آن‌ها را تعریف کرد و مفاهیم به کار رفته در آن‌ها را به منزله جنس و فصل یا خاصه تلقی کرد و خود آن‌ها را به منزله نوع در نظر گرفت نه آنکه واقعاً نوع باشند. (سردبیر)

\*\* هیئت علمی گروه معماری، واحد پردیس، دانشگاه آزاد اسلامی، پردیس، ایران

## مقدمه

یکی از فعالیت‌هایی که باعث می‌شود، نظریه‌پردازی در حوزه معماری و ارائه راه‌حل‌های مطلوب برای بهینه‌سازی یا تحول معماری به‌درستی انجام پذیرد، شناخت علم معماری موجود در جامعه است. بنابراین علم موجود در جامعه، علم معماری مدرن است. شناخت و تعریف دقیق این علم و در پی آن، شناخت کاستی‌ها و ضعف‌هایش می‌تواند نظریه‌پرداز معماری را در جهت ارائه‌ها و راهبردها به‌سوی تغییر یاری رساند. اما نکته مهم آن است که گاهی شناخت واقعیت معماری با شناخت علم معماری خلط می‌شود و یکی انگاشتن این دو در تعاریف معماری، از چالش‌هایی است که دقت در نظریه‌پردازی‌ها را کاهش داده و به اشتباه در نتیجه‌گیری می‌انجامد.

اولین جزئی که در ساختار یک علم از اهمیت برخوردار است، تعریف آن است. بیشتر پژوهش‌هایی که در حوزه تعریف معماری صورت گرفته‌اند، بر واقعیت معماری تمرکز داشتند و با رویکرد درجه دوم، یعنی نگاه فلسفه مضاف به تعاریف نپرداختند. واقعیت معماری صرفاً به مسائل درونی معماری می‌پردازد، ولی علم معماری شامل مسائل بیرونی مربوط به خود می‌شود (مانند روش‌شناسی، معرفت‌شناسی، غایت‌شناسی و...).

نقره‌کار در کتاب «درآمدی بر هویت اسلامی در معماری و شهرسازی» برای رسیدن به معماری مطلوب، تعریفی ارائه می‌دهند. ایشان با تکیه بر علل اربعه، تعریف معماری را با بهره‌گیری از چهار علت مشهور در فلسفه یعنی علت غایی، فاعلی، مادی و صوری تبیین کرده و آن‌ها را علت‌های شکل‌دهنده به معماری دانسته است (نقره‌کار، ۱۳۸۷، ص ۳۵۰-۳۵۳). علل اربعه هرچند در تعریف علم معماری نقش دارند، اما تکیه صرف بر علل اربعه، تعریف کاملی را ارائه نخواهد کرد و به‌نوعی تعریف را تعریف به اعم می‌کند؛ درحالی‌که تعریف باید جامع و مانع باشد. فلامکی در تعریف از معماری، به‌نوعی بر علم بودن اشاره کرده و بیان می‌کند: «معماری فن ساختمان است که در خدمت نیازهای خاص متمدن است» (فلامکی، ۱۳۸۵، ص ۱۵۰). اما این تعریف سبب می‌شود که علم عمران و علم معماری یکی انگاشته شوند و به‌نوعی تعریف به اعم صورت گیرد و همین تعریف به اعم نظریه‌پردازی را با چالش روبه‌رو خواهد کرد؛ چراکه تشخیص تعریف به فصل آن است. سید حسین نصر و بسیاری از سنت‌گرایان نیز قبل از آنکه تعریف مشخصی از واقعیت و علم معماری ارائه دهند، به تعریف معماری اسلامی پرداخته‌اند (نصر، ۱۳۸۳، ص ۴۵). به‌نظر می‌رسد قبل از جهت‌گیری اسلامی و غیراسلامی در معماری، بایستی به تعریف دقیقی از علم و واقعیت معماری رسید. اسلامی بودن صفتی است که بر علم معماری عارض

می‌شود و شناخت تعریف علم معماری می‌تواند در این باره که صفت اسلامی به کدام جزء از علم عارض می‌شود، کمک شایانی کند. لذا بیشتر تعاریف پژوهشگران مبتنی بر چنین رویکردهایی و بدون طبقه‌بندی واقعیت از علم بوده و در نتیجه پراکندگی‌ای را به وجود آورده است. بنابراین، پژوهش حاضر در تلاش است با روش توصیفی - تحلیلی و با تکیه بر علم منطق به تعریف علم معماری از دیدگاه نظریه‌پردازان مدرن بپردازد. گفتنی است این پژوهش در پی تعریف علم معماری مطلوب نیست، بلکه به دنبال تعریف علم معماری موجود است که در قالب بخشی از فلسفه مضاف معماری، به نقد و شناخت تعاریف معماری در مکاتب مدرن می‌پردازد.

## اقسام «تعریف»

منطق دانان برای تعریف، تقسیمات مختلفی ذکر کرده‌اند که در اینجا به آن‌ها اشاره می‌شود:

### ۱. تعریف مصداقی

تعریف مصداقی، تعریفی است که با نشان دادن نمونه‌ها و مصادیق فردی یا صنفی یا نوعی، عملیات شناساندن انجام می‌پذیرد (خسروپناه، ۱۳۸۸، ص ۲۶۹). برای نمونه اگر گفته شود، معماری چیست؟ در پاسخ می‌گوییم، خانه، بیمارستان و... معماری است. این‌گونه تعاریف را تعاریف مصداقی می‌نامند. امتیاز این نوع تعاریف، تسریع در شناساندن معنا به مخاطب است؛ هرچند نمی‌توان به همه مصادیق و افراد آن اشاره کرد.

### ۲. تعریف مفهومی

تعریف مفهومی، تعریفی است که به جای تعیین مصداق و فرایند عملیات و آزمایش، از مفاهیم و تصورات معلوم و روشنی استفاده می‌کند تا تصور مجهول را معلوم سازد (خسروپناه، ۱۳۸۸، ص ۲۶۹).  
تعریف مفهومی، ممکن است به گونه‌های متفاوت ظهور یابد؛ مانند تعریف مترادف (تعریف معماری به فضاسازی)، تعریف به عام (تعریف معماری به فضای زندگی)، تعریف به اوصاف (تعریف معماری به کالبد و حجم). تعریف به اجزای عقلی (تعریف معماری به نظم و سلسله مراتب فضا)، تعریف به اجزای خارجی (تعریف معماری به مجموعه‌ای از معماری‌های مجزا، مانند خانه، مسجد و محله)، تعریف به تشبیه (تعریف معماری به هنر)، تعریف به ضد (تعریف معماری به ضد بی‌سامانی).

### ۳. تعریف کاربردی

تعریفی است که در علوم استقرایی و تجربی به کار می‌رود (همان، ص ۲۷۶). در این تعریف، به جای نشان دادن مصداق با تبیین نظری و مفهومی، فرایند عملیات و آزمایش نشان داده می‌شود، برای نمونه در تعریف معماری گفته می‌شود: سرپناهی است که انسان را از عوامل محیطی محافظت می‌کند، این سنخ تعریف در حوزه علوم طبیعی کارساز است.

### تقسیم بندی مبتنی بر هدف

#### ۱. تعریف معجمی

تعریف معجمی، تعریف واژه‌ای برای رفع ابهام با افزایش دایره لغات مشخص است (نظرنژاد، ۱۳۸۱، ص ۳۰-۴۰).

#### ۲. تعریف تدقیقی

تعریف واژه‌ای که معنایش روشن است، ولی به منظور ابهام‌زدایی بیشتر تعریف می‌گردد (خسروپناه، ۱۳۸۸، ص ۱۲۳).

#### ۳. تعریف نظری

تعاریفی که به منظور تبیین و توصیف علمی واژگان تخصصی و نظریه‌پردازی ارائه می‌گردد (همان). تعریف علم معماری را می‌توان از این نوع دانست.

#### ۴. تعریف اقناعی

تعریفی که در آن، بار عاطفی مانند احساس خوشایند یا ناخوشایند شخص تعریف کننده از امر مورد تعریف، همراه با بار معنایی خاصی القا می‌شود. به‌دیگرسخن، در این تعریف، شیوه برادشت شخص تعریف کننده از شیء تعریف شده نیز انتقال می‌یابد؛ با این هدف که بر نگرش‌ها تأثیر بگذارد (همان).

#### ۵. تعریف تصریحی

تعریف واژه‌ای که برای نخستین بار معرفی می‌شود و بیان می‌کند که واژه باید به چه معنایی به کار رود. برخلاف تعریف معجمی که گزارشگر کاربرد تثبیت شده است و با تاریخ سر و کار دارد (همان).

## تقسیم بندی مشهور

### ۱. تعریف لفظی

برای نمونه، وقتی اثری توسط معمار خلق می‌شود، برای ایجاد ارتباط کلامی، لفظی برای اثر خلق شده، وضع می‌گردد، مانند «خانه شیشه‌ای» و یا برای مفاهیم، الفاظی را در نظر می‌گیرند و آن مفاهیم را با تعریف لفظی برای مخاطبان معنا می‌کنند. مفاهیمی مانند: ایده، روند، طرح، هویت و... جهت انتقال معنا و ابهام‌زدایی به کار گرفته می‌شوند (همان).

### ۲. تعریف حقیقی

هدف اصلی در تعریف حقیقی، کشف و شناسایی مفهوم و مدلول لفظ نیست؛ بلکه شناختن ذات، حقیقت و ماهیت شیء است. براین اساس منطق‌دانان برای مقدمات چنین تعریفی ابتدا کلیات خمس را مطرح می‌کنند (نوع، جنس، فصل، عرض عام و عرض خاص) و تعریف حقیقی را به انواع چهارگانه حد تام و ناقص و رسم تام و ناقص تقسیم کرده‌اند و اما هر ماهیتی، دارای مفاهیم کلی ذاتی و عرضی است.

کلی ذاتی، آن کلیاتی است که داخل در حقیقت افراد باشد (منتظری مقدم، ۱۳۸۰). برای نمونه شاید بتوان مفهوم دیوار، فضا، مکان و... را کلی ذاتی برای واقعیت معماری دانست. کلی عرضی، آن کلیاتی است که خارج از حقیقت افراد است (همان). شاید بتوان رنگ را کلی عرضی برای اثر معماری دانست.

از آنجا که واقعیت معماری یک حقیقت است، تعریف آن بایستی به صورت حقیقی باشد و البته علم معماری تعریف نظری دارد؛ ولی وابسته به تعریف واقعیت معماری است؛ لذا پرداختن به تعریف معماری از حیث واقعیت و تعریف حقیقی اهمیت دوچندانی می‌یابد.

همان‌طور که مطرح شد مفاهیم کلی ذاتی، بیان‌کننده حقیقت افراد و مصادیق یک مفهوم کلی هستند که سه قسم دارند:

۱. **کلی ذاتی نوع:** نوع، تمام حقیقت شیء را مشخص می‌کند و مفهومی کلی است که در پاسخ از چیستی افراد متحد الحقیقه بیان می‌شود. خود معماری یا ساختمان را می‌توان همان نوع در نظر گرفت که تمام حقیقت را بیان می‌کند. البته از آنجا که معماری از مصنوعات دست بشری است، تعریف ماهوی آن متشکل از جنس و فصل واقعی نیست. بنابراین مصنوعات از جمله مصادیق معماری، حقیقتاً نه جنس دارند و نه فصل. باین حال می‌توان به‌گونه‌ای آن‌ها را تعریف کرد که مفاهیم به کار رفته در آن‌ها را

به‌منزلهٔ جنس و فصل، و خود آن‌ها را به‌منزلهٔ نوع در نظر گرفت؛ نه آنکه واقعاً نوع باشند. البته برخی اندیشمندان، مصنوعات بشری را دارای وحدت حقیقی دانسته‌اند. خسروپناه در این باره می‌گوید:

از آنجاکه ذات و ربط حقیقت یک پدیده، ذومراتب و شبکه‌ای دانسته می‌شود، مصنوعات نیز دارای ذات خواهند بود. درست است که وحدت حقیقی مرکبی که مصنوع بشری است، ضعیف‌تر از وحدتی است که مرکب حقیقی مصنوع الهی دارد؛ اما از آنجاکه وحدت همواره ذومراتب است و شدت و ضعف دارد، پس می‌توان گفت هیچ شیئی در خارج وجود ندارد، مگر اینکه دارای وحدت حقیقی است، هر چند وحدتش ضعیف باشد (خسروپناه، ۱۴۰۰، ص ۱۰۱).

بنابراین می‌توان آثار و واقعیات معماری را دارای وحدت حقیقی ضعیف دانست و از این رو، دارای هویت هستند و ذات و لوازمی دارند و با تسامح می‌توان آن‌ها را دارای نوع دانست.

**۲. کلی ذاتی جنس:** جنس، حقیقت مشترک اشیا است؛ اما تمام حقیقت نیست، یعنی مفهوم کلی است که در پاسخ از چیستی افراد مختلف الحقیقه بیان می‌شود (مطهری، ۱۳۸۸، ص ۴۱). برای مثال ممکن است از چیستی چند مورد مانند میدان شهری، کاخ باستانی، اقامتگاه و... پرسیده شود و در پاسخ بیان گردد که آن‌ها مکان هستند؛ پس در واقع می‌توان مکان را جنس یک معماری در نظر گرفت.

**۳. کلی ذاتی فصل:** فصل مفهومی است که سبب تمایز یک شیء از دیگر افراد جنس می‌شود و ممیز ذاتی شیء و مساوی با آن است؛ یعنی تمام افراد را شامل می‌شود (همان). برای نمونه فضای عملکرد انسانی می‌تواند فصلی برای معماری باشد.

مفاهیم کلی عرضی نیز بر دو قسم هستند:

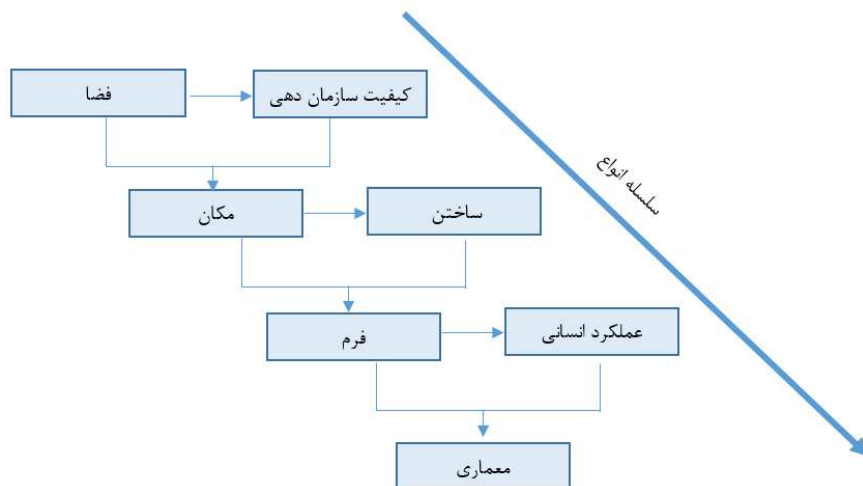
**۱. عرضی خاص:** مختص شیء است و اختصاص به نوع یا جنس دارد و نسبت به آن مساوی یا اخص است. مثلاً مفهوم فضای روحانی و معنوی در معماری یک مفهوم عرضی خاص است.

**۲. عرضی عام:** عمومیت از شیء دارد مانند رنگ در معماری.

اکنون اگر بتوان اندازه شمولیت انواع را مشخص کرد، به سلسله‌ای از انواع خواهیم رسید (منتظری مقدم، ۱۳۸۰، ۵۴).

بررسی سلسله انواع در معماری نیز از جهت اینکه تعریف دقیقی برای ما ارائه دهد، از اهمیت فراوانی برخوردار است. درباره واقعیت معماری می‌توان چنین بیان کرد که «فضا» یک مفهوم عام در آن است که اگر به آن قید «کیفیت سازمان‌دهی» افزوده شود، به «مکان» تبدیل می‌شود و اگر به مکان قید «ساختن» را بیافزاییم، تبدیل به «فرم» می‌شود و اگر فرم را مقید به «عملکرد انسانی» کنیم، به «معماری» تبدیل می‌شود

(شکل ۱). قیدها همان فصل‌ها هستند. این روند که به ترتیب نزولی (با کاهش شمولیت) بیان شد، «سلسله انواع» به نمایش گذاشته شد و بر عکس آن (از پایین به بالا) را می‌توان «سلسله اجناس» نامید. این روند به صورت حصری بیان نمی‌شود؛ چون شاید بتوان برای معماری سلسله انواع دیگری را نیز بیان کرد.



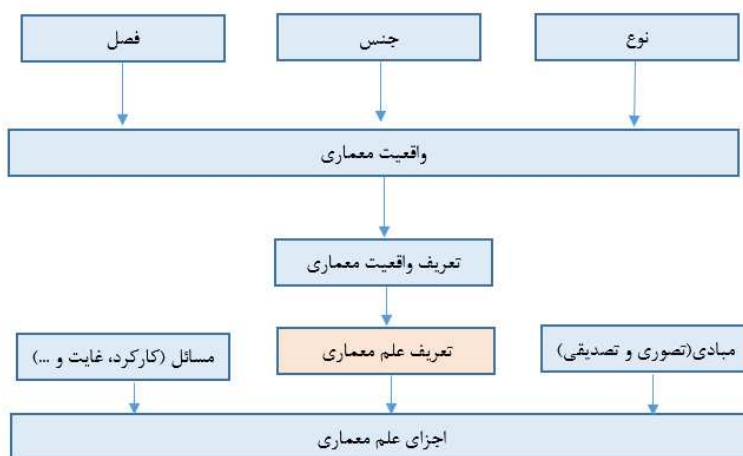
شکل ۱. سلسله انواع در واقعیت معماری

با توجه به سلسله انواع در واقعیت معماری، می‌توان گفت که معماری از جنس فرم است و فرم جنس قریب برای معماری است؛ اما مکان جنس بعید است، برای مثال، یک دریاچه یا یک جنگل، مکان هستند، اما وقتی در مکان ساختنی صورت می‌گیرد، آن ساختن به فرم تبدیل می‌شود. حتی فضا در این سلسله، نسبت به مکان جنس بعیدتری به‌شمار می‌آید. فضا باید مراحل طی کند تا در یک فرمی با عملکرد انسانی تعریف شود تا معماری شکل بگیرد. بنابراین فضا، مکان، فرم در تعاریف معماری از اجناس آن به‌شمار می‌روند.

حاصل عملکرد انسانی، فصل قریب برای معماری است که نوع معماری را از جنس قریب آن یعنی فرم جدا می‌کند و ساختن فصل بعید است تا آن را از مشارکت در جنس بعید جدا کند. به عبارتی معماری به واسطه ساختن از مکان جدا می‌شود، در نتیجه ساختن، فصل بعید است. باید تاکید کرد که فصل، مقوم نوع است (منتظری مقدم، ۱۳۸۰، ص ۱۲۰)؛ یعنی حاصل عملکرد انسانی، مقوم نوع معماری است. تا فصل ضمیمه جنس نشود، نوع به‌وجود نمی‌آید. جنس مانند فرم، امر مبهمی است که فصل یعنی حاصل عملکرد انسانی، به آن تشخیص می‌دهد. جنس مانند خمیری است که به‌واسطه قالب فصل،

شکل می‌یابد؛ بنابراین همه گزاره‌های مطرح شده در حوزه جنس و فصل، بایستی در تعریف معماری لحاظ شوند. براین اساس، با تکیه بر موارد یادشده، می‌توان تعریف واقعیت معماری را به‌خوبی تحلیل کرد و روشن‌ترین تعریف را برگزید. تعریف کامل، تعریفی است که با جنس قریب و فصل قریب بیان شود که در علم منطق بدان «حد تام» گویند.

اما علم معماری یک تعریف حقیقی ندارد، چون علم به‌معنای رشته علمی، عنوان ماهوی نیست؛ یعنی تعاریف علم معماری، لفظی‌اند؛ اما نه از سنخ تعریف وضعی یا معجمی یا تدقیقی یا اقناعی؛ بلکه از نوع تعاریف نظری هستند؛ اما با تسامح برای تعاریف اعتباری، مانند علم معماری، جنس و فصل اعتباری در نظر گرفته می‌شوند. ولی نکته مهم آن است که براساس تعریف واقعیت معماری با کلیات خمس، نظریه‌های علم معماری مبتنی بر آن کلیات شکل خواهند گرفت. یعنی اگر یک معمار، جنس معماری را هنر و فصل آن را عملکرد مطرح کند، نظریه‌هایی که در علم معماری مبتنی بر این واقعیت شکل می‌گیرد، با معماری که جنس را مکان و فصل آن را محصوریت معرفی می‌کند؛ متفاوت است. بنابراین تعریف واقعیت معماری با کلیات خمس، می‌تواند تعاریف متفاوتی از علم معماری ارائه دهد (شکل ۲).



شکل ۲. رابطه تعریف واقعیت و علم معماری

## صدق و کذب تعاریف

پاره‌ای از تعاریف، صدق و کذب پذیرند و می‌توان آن‌ها را به «درست» یا «نادرست» متصف کرد و پاره‌ای دیگر نه صادق‌اند و نه کاذب؛ بلکه به قرارداد و وضع واضح وابسته‌اند. به عبارتی می‌توان گفت که این



بخش از تعاریف، به درست و درست‌تر تقسیم‌بندی می‌شوند. توضیح آنکه، برخی از تعاریف، مانند تعریف واقعیت معماری، از امر واقع خبر می‌دهند و در صورت مطابقت با واقع صادق و در صورت عدم مطابقت، از صدق آن‌ها کاسته می‌شود (نه اینکه کاملاً کاذب باشند)؛ چراکه از جنبه‌های دیگر ممکن است صادق باشند و برخی از تعاریف نیز انشایی هستند و از امری ورای خود حکایت نمی‌کنند، مانند تعاریف نظری. تعریف در این نوع، تابع نظریات موجود در باب پدیده است و با عوض شدن نظریات، تعریف نیز عوض می‌شود؛ از این رو، می‌توان تعریف جدید را درست‌تر از تعریف قبلی دانست؛ ولی نمی‌توان آن‌ها را به صدق و کذب متصف کرد که تعریف علم معماری در این گروه قرار می‌گیرد. بنابراین نمی‌توان تعریف علم معماری را صادق دانست؛ بلکه می‌توان آن را درست‌تر دانست (جدول ۱).

#### جدول ۱. مقایسه تعاریف واقعیت و علم معماری

تعریف	واقعیت معماری	علم معماری
نوع تعریف	تعریف حقیقی دارد	تعریف نظری دارد
راستی‌آزمایی	صدق و کذب می‌پذیرد	درست یا درست‌تر است (نسبی است)
هویت	هویت دارد	هویت ندارد، با تسامح در نظر می‌گیریم
ماهیت	ماهیت دارد	ماهیت ندارد، با تسامح در نظر می‌گیریم
نوع پرسش	پرسش از چیستی	پرسش از چیستی و هستی و چگونگی
علل موثر در تعریف	مادی و صوری	فاعلی و غایی

#### ماهیت و هویت علم معماری

با توجه به تعریف انواع تعریف و مشخص شدن اینکه تعریف علوم از نوع نظری است، شناخت خود ماهیت و همچنین ماهیت علوم در تعریف آن‌ها اهمیت بالایی دارد. کلمه «ماهیت» به معنای «چیستی» است که در برابر «وجود» و «هستی» و یا «هویت» می‌آید (مطهری، ۱۳۹۵، ج ۸، ص ۱۴۷). بنابراین مقصود از ماهیت یا ذات ماهیت هر چیز، همان جنس و فصل و یا ذات و ذاتیات آن چیز است. کلمه «هویت» در واقع به معنای «هُوَ هُویت» و مقصود از آن تشخیص و تحقق است؛ یعنی آن چیزی که ملاک تشخیص و تحقق شیء است. در این صورت، باید گفت واژه هویت معنای وسیع‌تری دارد که شامل ماهیت نیز می‌شود (مطهری، ۱۳۹۵، ج ۱۰، ص ۲۴). درباره واقعیت معماری می‌توان گفت معماری دارای ماهیت و هویتی است که نوع مصالح، دیوارها، سقف‌ها، شکل، فضا و... ماهیت آن را شکل می‌دهند؛ اما زیبایی اثر معماری، اسلامی و یا مدرن بودن آن، جزو هویت آن به‌شمار می‌روند.

اما هویت معماری نیز وابسته به ماهیت ساختاری معماری است؛ ولی درباره علم معماری مسئله فرق می‌کند. علم معماری یک واقعیت حقیقی نیست که بتوان برای آن جنس، فصل و ذات تعریف کرد. به عبارتی واقعیت معماری با علم معماری متفاوت است و برای فهم این تفاوت بایستی به تعریف خود علم بپردازیم؛ به ویژه آنکه پژوهش حاضر قصد بررسی علم معماری حاصل از واقعیت معماری را دارد. از این رو، با روشن شدن معنای علم در معماری، می‌توان به ماهیت آن نیز دست یافت. واژه علم، معانی و کاربردهای گوناگونی دارد. اینکه منظور از علم، کدامیک از معانی آن است، باید جداگانه بررسی شود. در جدول شماره ۲ به تفاوت‌های علم به معنای مطلق آگاهی و علم به معنای رشته علمی یا دانش اشاره شده است و برای هر یک از آن‌ها در حوزه معماری نیز مثالی بیان گردید. مراد از علم در این پژوهش، دانش یا همان رشته علمی است.

#### جدول ۲. مقایسه تطبیقی علم معماری به معنای مطلق آگاهی و علم معماری به معنای دانش

ویژگی‌ها	علم معماری به معنای مطلق آگاهی	علم معماری به معنای دانش
نوع هویت	هویت شخصی دارد؛ عبارت است از حضور معلوم نزد عالم.	هویت تاریخی - اجتماعی دارد؛ مانند کتاب، مقاله یا جلسات علمی.
مثال	تک تک گزاره‌های معماری کلاسیک از نوع علم به معنای آگاهی هستند.	مجموعه‌ای از گزاره‌های معماری کلاسیک که در دوره‌های مختلف تاریخی، ظهوراتی داشته است و یک علم را پدید آورده است.
نحوه حصول	تنها شرط آن، حصول صورتی از شیء در ذهن است.	حصول دانش، وابسته به داشتن منطقی است که آن را در میان نخبگان علم معماری تفاهم‌پذیر سازد.
مثال	همه آگاهی‌هایی که به واسطه درک شخصی از پدیده‌های معماری برای مخاطبین ایجاد می‌شود. علم معماری از نوع آگاهی است نه دانش.	علم معماری کلاسیک، دارای منطق صوری است که باعث می‌شود با فهم آن منطق، معماری‌های مختلفی در این حوزه خلق و درک شود.
نوع وابستگی	آگاهی‌ها از سویی مبدأ نظام‌ها و رشته‌های علمی و از سویی دیگر، حاصل آن‌ها هستند.	علم معماری در مقام دانش، حاصل مجموعه آگاهی‌هاست که به واسطه همان آگاهی‌ها نیز تغییر جهت می‌دهد.
مثال	آگاهی به اینکه هستی دارای تناسبات طلایی است، مبدأ شکل‌گیری علم معماری کلاسیک می‌شود.	تغییر علم معماری کلاسیک به معماری متریسم در دوره قرون وسطی ریشه در تغییر آگاهی‌ها دارد.
جنس	آگاهی، یا حصولی است یا حضوری؛ آگاهی حصولی از سنخ تصور و تصدیق است. بحث‌های ناظر به تک‌گزاره‌ها، از سنخ «معرفت‌شناسی» است.	عناصر و سازه‌های بنیادین نظام علمی، گزاره‌ها و نظریه‌ها هستند. بحث از رشته علمی، از سنخ فلسفه علم است.

مثال	قضیه «فرم، تابع عملکرد است»، یک نوع آگاهی است.	قضیه «فرم، تابع عملکرد است»، افزون بر اینکه تصور و تصدیق است، از مجموعه کنار گذاشتن قضیه‌های دیگر حاصل شده است که همراه با آن‌ها یک نوع علم را ایجاد می‌کند.
نوع انطباق	آگاهی به‌نحو قطعی بر واقع منطبق است؛ وگرنه جهل مرکب است. به عبارتی می‌توان صدق و کذب گزاره‌ها را در آگاهی مطرح کرد.	انطباق نظام علمی بر واقع همواره نسبی است؛ یعنی هرگز از واقعیت تخلف کامل ندارد. نظریه‌های یک دانش ممکن است صادق باشند و ممکن است کاذب باشند و ممکن است صدق نسبی داشته باشند. البته معمولاً صدق نسبی دارند. براین اساس می‌توان رشد کیفی در نظام علمی را تصور کرد.
مثال	گزاره «معماری فضای زندگی انسان است» یک تک گزاره بوده و صادق است و یا گزاره «معماری با علم ریاضی در ارتباط نیست» یک گزاره نادرست است.	گزاره «فرم معماری، تابع عملکرد است» یک گزاره نسبی است و صدق نسبی دارد؛ چون حاصل نظام علمی گزاره‌های یک نظریه پرداز است و صرفاً یک تک گزاره جهت آگاهی نیست و کل گزاره‌ها در این جهت علم مدرن را شکل می‌دهند.
کارکرد	در آگاهی کارکرد و کارآمدی لحاظ نمی‌شود، بلکه تنها کافی است صورت شیئی در ذهن کسی حاصل شود.	در دانش کارکرد و کارآمدی نیز می‌تواند لحاظ شود. همه دانش‌های بشری، از جمله علم معماری، دارای کارآمدی هستند.
مثال	گزاره «معماری، مجموعه ای از حجم‌های کنار هم است» صرفاً صورت معماری را در ذهن ایجاد می‌کند.	گزاره‌های علم معماری اسلامی در کنار هم همواره در تلاش هستند که معماری اسلامی را در جامعه محقق کنند و در نتیجه علم به دنبال کار آمدی است.

باتوجه به آنچه گذشت، علم معماری را چنین می‌توان تعریف کرد: «علم معماری، مجموعه گزاره‌های نظام‌مندی درباره موضوع معماری است که با بهره‌گیری از روش‌های مختلف و مبانی خاص برون‌دانشی، به تبیین یا تفسیر مسائل فضای زندگی انسان در حال و گذشته می‌پردازد و با غایتی که دنبال می‌کند، همواره برای رساندن خودش به وضعیت مطلوب توصیه‌هایی دارد که این توصیه‌ها به آفرینش ساختارهای فردی و اجتماعی واقعیت معماری می‌انجامند». بنابراین در تعریف خود علم، موضوع، غایت و روش، از اهمیت بالایی برخوردارند و تعریف موضوع با تکیه بر جنس و فصل، می‌تواند به نوعی غایت و روش را هم مشخص سازد.

### تعاریف واقعیت و علم معماری از دیدگاه معماران و فیلسوفان مدرن

معماری در مکاتب مدرن در سه حوزه فعل، محصول فعل و بودن (روابط هستی‌شناسی اثر معماری) قابل تعریف است (محسنی، ۱۳۹۳، ص ۴۴). به نظر می‌رسد با تکیه بر تعاریفی که مبتنی بر علت غایی است،

بیشتر می‌توان بر تعریف علم معماری متمرکز شد؛ چراکه علت غایی، ماهیت‌ساز علم معماری است. علت فاعلی و علت غایی، در تعریف علم معماری به‌عنوان علت‌های ماهیت‌ساز علم، از اهمیت بالایی برخوردارند، علت مادی و علت صوری، بیش از ماهیت، هویت‌ساز علم خواهند بود. براساس این سه رویکرد به معماری، اندیشه‌ها بررسی می‌شوند:

هانس مایر<sup>۱</sup> می‌گوید:

ساختن فرایندی فنی است، نه زیبایی‌شناختی. ترکیب هنری یک خانه در تقاضای عملکرد کاربردی آن قرار گرفته است. خانه ما که طبق ضوابط آرمانی و بنیادی طراحی شده است، جزئی از ماشین آلات خواهد شد (Kruft, 1994, p.386).

فلامکی نیز معماری را فن ساختمان می‌داند که در خدمت نیازهای خاص متمدن است (فلامکی، ۱۳۸۵، ص ۱۵۰).

دو تعریف فوق را می‌توان برای علم عمران نیز به‌کار برد، بدون آنکه خدشه‌ای به تعریف وارد شود. درحالی‌که تعریف به اعم در علم منطق، تعریف درست و کاملی نیست. معمولاً تعاریفی که جنس معماری را «فن» معرفی می‌کنند، اهمیت علت فاعلی از تعاریف آن‌ها حذف می‌شود و علم جهت عمومی‌تری پیدا می‌کند. لوکوربوزیه<sup>۲</sup> درباره معماری می‌گوید:

معماری بازی استادانه، دقیق و باشکوه حجم‌هایی است که در نور گرد هم آورده شده‌اند. چشم‌های ما چنان ساخته شده‌اند که فرم‌ها را در نور ببینند. نور و سایه این فرم‌ها را آشکار می‌سازند. مکعب‌ها، مخروط‌ها، کره‌ها، استوانه‌ها و فرم‌ها، فرم‌های ابتدایی باشکوهی هستند. تصویر این فرم‌ها درون ما، مشخص، واضح و بدون ابهام است. به همین دلیل است که اینها فرم‌های زیبا می‌باشند. کودک، وحشی و متافیزیسین، همه با این سخن موافقتند. (Corbusier, 1986, p.29).

در این تعریف، معماری دارای جنس «فن» و فصل «تامین‌کننده لذت بصری» است. این نوع تعریف، بر علت فاعلی، علت غایی، علت صوری و علت مادی تأکید می‌کند. این نوع تعریف هرچند از تعریف هانس میر کامل‌تر است و به تعریف علم معماری نزدیک شده است، اما تقلیل فصل تعریف به لذت بصری، سبب شده است که تعریف به اعم صورت گیرد.

1. Hannes Meyer

2. Le Corbusier

شوپنهاور<sup>۱</sup> می‌گوید:

هدف معماری نه تنها نمایش گرانش و استحکام، بلکه هم‌زمان نمایش ماهیت روشنایی است که درست نقطه مقابل آن‌هاست. نور با توده سنگ‌های بزرگ، مات، و به‌دقت حکاکی شده و به اشکال متنوع، قطع، ضعیف و منعکس می‌شود، و به این ترتیب ماهیت و ویژگی‌هایش را به ناب‌ترین و روشن‌ترین شیوه، در جهت لذت وافر بیننده، نمایان می‌سازد؛ زیرا نور در مقام شرط و همبستگی عینی کامل‌ترین نوع شناخت از طریق ادراک، مطبوع‌ترین امور است (شوپنهاور، ۱۳۸۸، ص ۲۲۲).

در تعریف شوپنهاور نوعی رویکرد پدیدارشناسانه به واقعیت معماری وجود دارد که توجه صرف به علت مادی و علت صوری را به همراه دارد. اما خلاصه کردن یک اثر معماری به ماده و نور نمی‌تواند تعریف منسجمی برای علم معماری ایجاد کند و به نظر می‌رسد در این نوع تعریف، قلمرو علم معماری گسترده می‌شود - به طوری که می‌توان همین تعاریف را برای هنرهای تجسمی نیز به کار برد - و تعریف به اعم شده است.

اگوست پره<sup>۲</sup> معماری را هنر سازماندهی فضا می‌داند و این (هنر)، از راه ساختمان، بیان می‌شود (فلامکی، ۱۳۸۵، ص ۱۵۰). ادوارد میلر آپجوکام<sup>۳</sup> نیز بیان می‌کند که معماری عبارت است از هنر ساختن، آنگاه که هدف کلی بناها به تقریب، محصور کردن فضا برای استفاده بشر است (همان) و برونو زوی<sup>۴</sup> بیان می‌کند: «معماری هنر فضاست» (همان، ص ۱۷۹).

سه تعریف اخیر، به نوعی بر علت غایی و فاعلی تاکید کرده و بر تعریف علم معماری نزدیک شدند و از واقعیت معماری به عنوان یک محصول یا بودن در هستی فاصله گرفتند و در این تعاریف، علم معماری با هنر یک امتزاجی پیدا می‌کند به طوری که افزون بر هنر دانستن معماری، معرفی فضا به عنوان فصل برای نوع معماری مطرح می‌شود؛ یعنی معماری چیزی از جنس هنر است؛ اما دارای فضا. این دو مفهوم می‌توانند تعریف علم معماری را دقیق‌تر سازند. نکته مهم در این تعاریف نیز رویکرد افراطی به نگاه زیبایی‌شناختی است. یعنی همان اندازه که تعاریف ابتدایی رویکرد افراطی بر فنی بودن علم معماری

1. Arthur Schopenhauer
2. Auguste Perret
3. Edward Miller Upjokom
4. Bruno Zevi

داشتند، این تعاریف رویکرد افراطی بر هنری بودن معماری دارند. بنابراین در این تعاریف، تعریف به اخص شده است؛ چراکه معماری صرفاً هنر فضاسازی نیست.

لویی کان<sup>۱</sup> معمار معاصر می‌گوید: ممکن است کسی بگوید معماری تولید متفکرانه فضاها است. معماری، پرشدگی مساحت‌های مورد توصیفی کارفرما نیست. (معماری) خلق فضاهایی است که حس استفاده مناسب را بر می‌انگیزند (Kahn, 1991, p.116). او در این تعریف بیشتر بر نوع ادراک از فضا تکیه می‌کند. به عبارتی شمولیت فصل معماری را تا حدی کم کرده و صرفاً به فضا نمی‌پردازد؛ بلکه به کیفیت فضا هم اهمیت می‌دهد و به نوعی به تعریف کامل نزدیک می‌شود. به عبارتی به نظر می‌رسد لویی کان، جنس قریب معماری را با فضاسازی قرین دانسته و فصل قریب آن را حس استفاده خوب معرفی می‌کند. البته با این تعاریف بر علت‌های مادی و صوری تاکید بیشتری دارد و از تعریف علم فاصله می‌گیرد.

از نظر ویلیام موریس<sup>۲</sup> معماری وظیفه جمعی ماست و دخالت در آن، حقی غیرقابل واگذاری است:

ما نمی‌توانیم علائق و منافع خود در معماری را به دست گروه کوچکی از اشخاص آموزش دیده (معماران) بسپاریم و به آن‌ها ماموریت دهیم که محیطی را جست‌وجو، کشف و برپا دارند... این کار به عهده خود ما و حق هر یک از ماست، که باید بر نظام یافتن درست منظر زمین نظارت کنیم و از آن حفاظت کنیم. هر یک از ما، با روحیه خودش و به دست خودش و به اندازه سهمی که حق اوست (فلامکی، ۱۳۸۵، ص ۱۵۱).

از این چشم‌انداز، معماری رفتاری عرفی و فردی است که از طریق آن انسان‌ها با توجه به نیازشان، زمین را دگرگون می‌کنند. چیزی که بنه ولو<sup>۳</sup> نیز آن را مورد تایید قرار داده و می‌گوید: «معماری هنر نیست...؛ معماری از مظاهر جامعه بشری است...؛ مطالعه معماری دیگر مطالعه هنر نیست؛ بلکه در واقع مطالعه شرایط خاستگاه اجتماعی آن است» (بنه ولو، ۱۳۸۹، ص ۳۳۸).

این تعاریف با توجه به تاکید زیاد بر جنبه فردی، از علم فاصله می‌گیرد. غایت علم معماری وابسته به نوع نیازهای انسان در هر زمان است که البته تعریفی نسبی پیدا می‌کند.

- 
1. Louis Kahn
  2. William Morris
  3. Leonardo Benevolo

فیلیپ جانسون<sup>۱</sup> می‌گوید: «وجود معماری، بستگی تام به زمان دارد» (گروتر، ۱۳۷۵، ص ۳۹۳).  
آنوره دو بالزاک<sup>۲</sup> نیز بیان می‌کند: «معماری دفتر ثبت تاریخ بشری است» (فلامکی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۱).  
بستگی تام به زمان داشتن در تعریف فیلیپ جانسون به معنای توجه به نیازهای زمان است و در امتداد حرکت اجتماعی تعریف قبل، تعریف می‌شود. در این تعاریف، معماری نسبت به تاریخ (جامعه) وضعیتی انفعالی پیدا می‌کند و معماری صرفاً معلول است و نه بیشتر.

معماران از جمله حیدر گلزار، با چنین برداشتی از معماری به شدت مخالفند:

اغلب می‌گویند معماری بیان‌کننده صریح اصول فرهنگی است، و هر چند ناآگاهانه، از این نکته چنین نتیجه می‌گیرند که نخست فرهنگ به عنوان علت وجود داشته و سپس معماری به عنوان نتیجه و معلول منطقی پدید آمده است...؛ اما معماری آمده است تا پیدایش فرهنگ ممکن شود (Gulzar, 1986, p.43).

تعریف علم معماری در این دیدگاه، جنسی از نوع هنر و علم پیدا می‌کند و فصل آن (جداکننده آن از سایر هنرها) همان کیفیت انسانی فضا است. توجه به معنویت و فرهنگ در فصل و توجه به امتزاج هنر و علم در جنس، نشان می‌دهد که این نوع تعریف نسبت به دیدگاه‌های قبلی کامل‌تر است.  
ویگنشتاین می‌گوید: «معماری سراسر یک ژست است. هر حرکت هدفمند بدن انسان ژست نیست. همچنان که هر ساختمان عملکردی، معماری نیست» (Wittgenstien, 1986, p.49). پیام این ژست شاید از نظر شوپنهاور «مثل اولیه» و «عینیت اراده» باشد:

آنچه از طریق معماری ما را متاثر می‌سازد، و آنچه از طریق معماری با ما سخن می‌گوید صورت صرف و تقارن نیست؛ بلکه بیشتر آن نیروهای اساسی طبیعت، آن مثل اولیه، و آن پایین‌ترین درجات عینیت اراده است (شوپنهاور، ۱۳۸۸، ص ۲۲۱).

پیام ژست فوق ممکن است از نظر نوربرگ شولتس<sup>۳</sup> «پیام بستر» باشد: «مهم‌ترین مسئله در طراحی معماری، درک پیام بستر آن است» (گروتر، ۱۳۷۵، ص ۱۲۹). معنای خاصی که این نوع تعاریف بر آن تکیه می‌کنند، معنای نیت معمار است که با علم زبان‌شناسی قرابت دارد. معماری هنری است برای پدیدارسازی نیت معمار و یا شاید همان معنایی که در اذهان جامعه جریان دارد. معماری تنها اگر در نسبت

1. Philip Johnson
2. Honoré de Balzac
3. Christian Norberg-Schulz

با زمینه اجتماعی باشد، خوانش پذیر می‌شود. معنا، به‌رغم همه چیز، نه واقعاً توسط نیت معمار و نه با ویژگی‌های فیزیکی ساختمان خلق می‌شود، معنا شیوه‌ای است که جامعه دلیلی برای فهم آن شیء مصنوع دارد (Illias & Ray, 2014, p.1225). معماری، رخدادی است میان آسمان و زمین، با قائل شدن حق برای وجود و جهت انکشاف رو با این کار پوشاندن معنا (نوربرگ- شولتس، ۱۳۸۱، ص ۶۰) از مجموع تعاریف بالا، همواره نوعی نگاه پدیدارشناسانه بر معماری حاکم می‌شود و واقعیت معماری مدنظر قرار می‌گیرد. از دیدگاه این نوع تعاریف، معماری از جنس وجود و فصل پیام یا معنای نیت معمار (بین‌الذهانی) است. تاکید بر علت مادی و صوری نشان می‌دهد که این تعاریف به نوعی از علم فاصله گرفته‌اند.

اما تعریف گالوانو دلا ولپه<sup>۱</sup> به علم معماری نزدیک می‌شود: «معماری ایده‌ها و ارزش‌هایی را به‌وسیله منظومه‌ای از عناصر بصری بیان می‌کند» (فلامکی، ۱۳۸۱، ص ۱۸۱). این تعریف به‌نوعی ارتباط وثیقی با علم پیدا می‌کند. به عبارتی، تعریف علم معماری با تعریف دلا ولپه چنین می‌شود: «علم معماری مجموعه گزاره‌های علمی و ارزشی است که جهت شکل‌دهی به عناصر بصری شکل می‌گیرد». در این تعریف جنس معماری به‌نوعی از نوع دانش و فصل آن بصری بودن است اما نوعی تعریف به اعم نیز شده است و برای هنرهای دیگر نیز قابل تسری است.

لوئیجی اسنوزی<sup>۲</sup> نیز بیان می‌دارد: «از زیر بار مسئولیت شانه خالی نکن؛ خودت را با فرم درگیر کن، در فرم است که تو انسان را باز خواهی یافت» (گروتز، ۱۳۷۵، ص ۲۷۵). گرچه این تعریف با اشاره به مسئولیت عملی معمار (در برابر نوع انسان) آغاز می‌شود و سپس مسئله فرم را مطرح می‌کند، که ظاهراً دغدغه‌ای صوری است، اما بازیابی انسان (که گویا گم شده است) را به‌عنوان غایت معماری مطرح کرده است. می‌توان ادعا کرد که در این تعریف، علت صوری و مادی باهم در فرم یکی شده و تعریف بیشتر بر واقعیت معماری تاکید کرده و از علم دور شده است. هرچند جنس قریب مناسبی را برای تعریف بیان می‌دارد (فرم). فرم به‌عنوان ماده و همچنین فرم به‌عنوان صورت لحاظ شده‌اند. شاید معنای مطلوب اسنوزی از فرم، مشابه سخن لویی کان باشد. کان میان آنچه «فرم» و «طرح» می‌نامید، تمایز قائل شد:

1. Galvano Della Volpe

2. Luigi Snozzi



فرم شکل یا بعد ندارد. فرم صرفاً اراده هستی دارد. فرم غیر شخصی است. اما طرح به طراح تعلق دارد. طراحی عملی وابسته به موقعیت، بودجه موجود، سایت، کارفرما، و میزان آگاهی است. فرم هیچ سر و کاری با شروط موقعیت ندارد. فرم در معماری، هماهنگی فضاهای مناسب برای یک فعالیت معین انسان را رونمایی می‌کند (Kahn 1991, p.113).

کان در این تعریف جنس فرم و فصل عملکرد انسانی را که به نظر می‌رسد کامل‌ترین تعریف است، بیان می‌دارد؛ اما جدایی فرم از طرح، موضوع ابهام‌انگیزی است که باید روشن شود. هایدگر در مقدمه مقاله «عمارت، سکونت، فکرت» مطرح می‌کند:

پیش فرض این شیوه فکر کردن، کشف ایده‌های معماری و با ارائه قواعدی برای ساختن نیست. این فعالیت فکری عمارت را همچون هنر یا فن ساختن نمی‌نگرد. بلکه ساختن را تا قلمرویی که هر چه هست به آن تعلق دارد، ریشه‌یابی می‌کند. (Heidegger, 1971, p.143)

یوهانی پالاسما،<sup>۱</sup> متاثر از هایدگر و مرلو پونتی<sup>۲</sup> و پدیدارشناسی ایشان، چنین تعریفی از تجربه معماری ارائه کرده است.

تجربه معماری، موردی چند حسی است. کیفیات ماده، فضا و مقیاس به گونه‌ای برابر به وسیله چشم، گوش، بینی، پوست، زبان، اسکلت و عضلات سنجیده می‌شوند. معماری، تجربه وجودی و حس در جهان بودن فرد را تقویت می‌کند و این در اصل به تجربه‌ای غنی از خود می‌انجامد (محسنی، ۱۳۹۳، ص ۴۵).

در این تعریف دستاورد معماری چیزی فراتر از «منظومه بصری» دلا ولپه شمرده می‌شود. به گفته کارستن هریس،<sup>۳</sup> تقویت «حس در جهان بودن» فرد پاسخ به اساسی‌ترین پرسش آدمی است.

در چنین تعاریفی باشیدن معماری بیش از روند شکل‌گیری آن اهمیت پیدا می‌کند و ارتباط محکمی که بین معماری، هستی و اراده هستی به وجود می‌آید، سبب می‌شود که معیارها و اصول از علت فاعلی خارج شده و تمرکز بر علل مادی و صوری موضوعیت داشته باشد و چنین تعاریف پدیدارشناسانه‌ای ذاتاً با علم منطق قابل تعریف نخواهد بود (جدول ۳)

با تعاریف مختلف معماری از دیدگاه معماران مدرن همواره این نکته برداشت می‌شود که تعریف جامع

---

1. Juhani Uolevi Pallasmaa

2. Maurice Merleau-Ponty

3. Carsten Harries

و کاملی برای آن وجود ندارد، لذا نظریه‌پردازان علم معماری بایستی در شناخت معماری مدرن همواره به یک تعریف جامع و مانع دست یابند.

## جمع‌بندی

با توجه به تعاریف خود علم، موضوع، غایت، روش از اهمیت بسیاری برخوردار است و تعریف موضوع با تکیه بر جنس و فصل قریب می‌تواند به‌نوعی غایت و روش علم معماری را دقیق سازد؛ اما تحلیل تعاریف معماری همواره نشان داد که چنین تعریفی از معماری، مدنظر نظریه‌پردازان نبوده است، اما میانی خاص فلسفی نظریه‌پردازها مانند هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی، مرزهای تعریف آن‌ها را از واقعیت و علم معماری معین می‌کند و از این‌رو شناخت مکتب برای شناخت تعریف معماری و فهم دقیق علم و واقعیت معماری اهمیت فراوانی دارد.

برخی از نظریه‌پردازان مانند لوکوربوزیه، شوپنهاور و لویی کان، از تعریف علم معماری فاصله می‌گیرند و آنچه تعریف می‌کنند اثر و واقعیت معماری است و جنس معماری در این تعاریف فن است. بیشتر تعاریف این رده از نظریه‌پردازان که می‌توان آن‌ها را جزو مکتب ایده‌آلیستی دانست، تعاریف اقناعی است که معمولاً با زیبایی‌شناسی همراه است و به‌کارگیری تعاریف اقناعی در تولید علم یا نقد علم نمی‌تواند موضوعیتی داشته باشد؛ چراکه تعریف در علم باید نظری باشد.

برخی دیگر از نظریه‌پردازان مانند اگوست پره و برونو زوی که می‌توان آن‌ها را جزو مکتب مدرن دانست، به تعریف علم نزدیک می‌شوند، اما تعاریف آن‌ها از معماری نیز جزو تعاریف مفهومی به‌شمار می‌رود و معمولاً تعریف به‌اصح صورت می‌گیرد و تعریف مفهومی برای علم مناسب نیست.

نظریه‌پردازی همچون ویلیام موریس و بنه ولو، از تعریف علم فاصله گرفته و با تأکید بر جنبه اجتماعی معماری تعریف به‌اصح داشته و همواره این نوع تعاریف به‌نوعی تعاریف کاربردی است که در حوزه واقعیت معماری نیز با تعریف به جنس قریب فعالیت اجتماعی نه تنها شمولیت زیاد می‌شود؛ بلکه نوعی ابهام نیز بر تعریف حاکم می‌گردد.

تعاریف نظریه‌پردازان اسلامی مانند گلزار و نصر (نوگرایی اسلامی) که معمولاً شامل اکثریت مکتب سنت‌گرایان است، هرچند تعریف کاملی نسبت به بقیه ارائه کردند و به‌نوعی به علم نزدیک شدند، اما از واقعیت دور شدند و چنین تعاریف آرمان‌گرایانه‌ای که هنوز محصول آن در جامعه و در ساختارها تحقق نیافته باشد را نمی‌توان به‌عنوان تعریف علم به‌کار برد و معمولاً چنین تعریفی نیز از نوع اقناعی هستند و نمی‌توان با این تعاریف به شناخت و نقد وضعیت موجود پرداخت.

جدول ۳. تحلیل تعریف معماری در دو حوزه واقعیت و علم معماری برخی از نظریه پردازان

نظریه پرداز معماری	علل اربعه	جنس معماری	فصل معماری	واقعیت، علم	تعریف علم معماری	مکتب معرفتی	نقص تعریف بر اساس علم منطق
هانس میر	علت غایی	فن	عملکرد ویژه	تاکید بر علم	علم معماری مجموعه‌ای از گزاره‌های فنی و علمی است که برای عملکرد ویژه در کنار هم قرار می‌گیرند.	عمل‌گرایی	عدم توجه به علت فاعلی و عمومیت یافتن تعریف به تعاریف علوم دیگر؛ یعنی تعریف به اعم شده است.
نگاه فعل گونه							
منصور فلامکی	علت غایی	فن	رفع نیاز خاص	تاکید بر علم	علم معماری مجموعه‌ای از گزاره‌های فنی و علمی است که برای رفع نیاز خاص انسان‌ها در کنار هم قرار می‌گیرند.	عمل‌گرایی	عدم توجه به علت فاعلی و عمومیت یافتن تعریف به تعاریف علوم دیگر. تعریف به اعم شده است.
نگاه فعل گونه							
لوکوربوزیه	علل اربعه	فن	لذت بصری	تاکید بر علم و واقعیت	علم معماری نظام گزاره‌های ریاضی‌گونه خواهد بود که برای لذت بصری مخاطب بتوانند صورت‌بخشی افلاطونی داشته باشند.	ایده‌آلیستی	تقلیل غایت علم صرفاً به لذت بصری و عمومیت یافتن تعریف به تعاریف علوم دیگر. تعریف به اعم شده است.
نگاه فعل گونه و نگاه هستی‌گونه							
شوپنهاور	مادی و صوری	فن	لذت بصری	تاکید بر واقعیت	-	پدیدار شناسی	عدم توجه به علت غایی و فاعلی و تقلیل غایت معماری به لذت بصری
نگاه بودن (وجود)							
اگوست پره ادوارد میلر برونو زوی	علت فاعلی و غایی	هنر	فضا	تاکید بر علم	علم معماری مجموعه ای از گزاره‌های هنری است که جهت نوع سازماندهی فضا برای استفاده بشر شکل می‌گیرند.	اومانیستی	نگاه افراطی هنری به علم معماری و عدم توجه به غایت علم و تقلیل آن صرفاً به سازماندهی فضا. تعریف به اخص شده است.
نگاه فعل گونه							
لویی کان	علت مادی و صوری	فضا	فضای با کیفیت	تاکید بر واقعیت و علم	-	پدیدار شناسی	تقلیل غایت معماری به حس خوب و عدم توجه به علت فاعلی. تعریف به اخص شده است.
نگاه بودن (وجود)							
ویلیام موریس بنه ولو	علت فاعلی	فعالیت اجتماعی	شکل گیری و اختصاص زمین	تاکید بر واقعیت	-	انتقادی نسبی‌گرایی	تقلیل معماری به یک فعالیت اجتماعی و نسبی‌سازی واقعیت معماری و عدم وجود معیار در کیفیت سنجی معماری
محصول گونه							
سید گلزار	علت فاعلی و غایی	علم و هنر	فضای انسانی	علم	علم معماری مجموعه گزاره‌های علمی است که جهت تعالی ساختاری و زیبایی‌شناختی فضای زندگی انسان شکل می‌گیرد	رنالیستی اسلامی	عدم توجه به ساختار و اراده‌های حاکم بر جامعه و تاکید بر وضعیت آرمانی علم و غفلت از وضعیت موجود
نگاه فعل گونه							
شولتز شوپنهاور ویگتنشتاین	علت مادی و صوری	وجود	معنای بین‌الاداهانی	واقعیت	-	پدیدار شناسی پست مدرن	عدم توجه به علت غایی و فاعلی و نسبی شدن معنا در واقعیت معماری.
نگاه وجودی							

تعریف به اعم شده است و تقلیل معماری به حوزه مادی	اثبات‌گرایی مارکسیستی	علم معماری مجموعه‌ای از گزاره‌های علمی و ارزشی است که جهت شکل‌دهی به عناصر بصری شکل می‌گیرد.	علم	بصری بودن	علم	علل اربعه	گالوانو دلا ولپه
							نگاه فعل‌گونه
عدم توجه به علت غایی و فاعلی در تعریف و اخص شدن آن و نسبی شدن معنا در واقعیت معماری	پدیدارشناسی پست مدرن	-	واقعیت	بازیابی انسان	وجود	علت صوری	لونیچی استوزی
							نگاه هستی‌گونه

تعاریف نظریه‌پردازان مکتب پدیدارشناسی نیز معمولاً مبتنی بر تعریف تصریحی است و با بیان واژگان جدید (مانند باشیدن...) همواره معماری را به‌گونه‌ای تعریف کرده‌اند که با تأکید بر واقعیت، از علم فاصله گرفتند. تعریف آنان از معماری به‌وسیله جنس قریب (وجود)، تعریف را مبهم می‌سازد. وجود برای معماری می‌تواند جنس بعید باشد یا حتی می‌توان آن را نوع عالی دانست؛ اما برای رسیدن به تعریف دقیق، نیاز به نوع سافل است تا بتوان به تعریف کامل نزدیک شد.

بنابراین برای تعریف علم معماری مدرن همواره باید به‌دنبال استخراج یا ارائه تعاریفی بود که اولاً نظری باشند، یعنی متغیرهایی همچون «منابع»، «مبادی»، «موضوع»، «مسائل»، «روش»، «و غایت» به‌عنوان متغیرهای مولد در تعریف علم وجود داشته باشند و ثانیاً تعاریف باید تکیه بر ویژگی‌های علم داشته باشند، نه ویژگی‌های واقعیت مانند فرم، نور و فضا (هرچند از واقعیت برای تعریف بهره خواهد گرفت). زمانی که این دو موضوع مورد توجه پژوهشگر قرار گرفت و توانست چنین تعریفی از علم معماری مدرن را به‌دست آورد؛ با شناخت جنبه‌های مولد آن و تغییر آن‌ها به جنبه‌های مولد خودی می‌تواند در تغییر علم موجود به علم مطلوب و خودی، روش درستی را درپیش گیرد.

همه تحلیل‌های تعاریف بیان شده از واقعیت و علم معماری که از سوی نظریه‌پردازان مدرن و شبه مدرن ارائه شده است را می‌توان در تعریفی جامع از علم معماری مدرن گنجانند (البته این تعریف حصری نبوده و می‌تواند با تکیه بر تعاریف دیگر کامل‌تر شود): «علم معماری مدرن، مجموعه گزاره‌های نظری (علم) است که با بهره‌گیری از روش اثبات‌گرایی یا هرمنوتیک یا ترکیبی از این دو (روش‌شناسی)، به تبیین یا تفسیر مسائل فضای زندگی انسان (موضوع) در موقعیت حاضر می‌پردازد و همواره در تلاش است جهت تأمین نیازهای روانی و مادی (نه اخروی) انسان امروزی (غایت مبتنی بر مبادی)، به توصیف فضای مطلوب بپردازد».

## نتیجه‌گیری

در حوزه دانش معماری، همواره باید به این موضوع توجه کرد که آنچه در تغییر واقعیت معماری امروز به

واقعیت معماری مطلوب موثر است، توجه به علم معماری است. چراکه علم و نظریه‌های علمی منتج به واقعیت معماری می‌شوند و مسائل علم با مسائل واقعیت با هم متفاوت هستند. بنابراین تولید علم معماری مطلوب، واقعیت معماری مطلوب را به همراه خواهد داشت و ازسوی دیگر، نظریه‌پردازی‌ها در حوزه علم معماری زمانی کارآمد خواهند بود که علم معماری موجود، یعنی معماری مدرن، به‌درستی شناخته و نقد شود. بنابراین ازیک‌سو تفکیک واقعیت از علم و ازسوی دیگر، شناخت علم معماری موجود، دو پایه مهم در نظریه‌پردازی‌های علم معماری خواهند بود. براین اساس، تعریف علم به‌عنوان نخستین و اصلی‌ترین جزء از اجزای یک علم، خواهد توانست با دربرگرفتن متغیرهایی همچون «منابع»، «مبادی»، «موضوع»، «مسائل»، «روش» و «غایت» به‌عنوان متغیرهای مولد در بطن تعریف خود، نظریه‌پرداز را برای نقد علم معماری موجود (مدرن) راهبری کند. براین اساس، پژوهش حاضر با نقد تعاریف مختلف معماری از دیدگاه نظریه‌پردازان مدرن، همواره کوشیده است که به تعریفی جامع و مانع از معماری مدرن دست‌یابد؛ تعریفی که مبتنی بر دانش منطق باشد. هر نظریه‌پردازی به دلیل وابستگی به مبادی و مبانی فلسفی عام و خاصی در یک مکتب، تعاریف مختلفی را ارائه کرده است؛ برخی از این تعاریف به تعریف علم نزدیک شده و برخی از آن فاصله گرفتند. ازاین‌رو، تکیه بر هر یک از این تعاریف، برای شناخت علم معماری مدرن، شناخت جامع و مانعی نخواهد بود. بنابراین، استخراج تعریف علم در هر مکتب با تکیه بر روش‌های بیان شده همچون توجه به ساختار علل اربعه، جنس و فصل تعاریف و مبادی مکاتب می‌تواند تعریف علم معماری از دیدگاه آن مکتب یا نظریه‌پرداز را مشخص سازد و پژوهشگر با شناخت این تعریف خواهد توانست جهت تغییر متغیرهای مولد آن به متغیرهای مولد خودی، درست‌تر عمل کند.

## منابع

۱. اشرفی، نسیم، ۱۳۹۸، *طلوع فلسفه، هنر و معماری؛ درآمدی بر نقد فلسفه یونان و تاثیر آن بر هنر و معماری* غرب، قم، مرکز بین‌المللی ترجمه و نشر المصطفی علیه السلام.
۲. خسرویناه، عبدالحسین، ۱۳۸۶، «نظریه دیدبانی؛ فلسفه مضاف تاریخی - منطقی به‌مثابه نظریه تحول در علوم» *فصلنامه اندیشه نوین دینی*، ش ۱۰، ص ۹-۴۶.
۳. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۸، *فلسفه فلسفه اسلامی*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۴. \_\_\_\_\_، ۱۴۰۰، *نظریه‌پردازی در علوم انسانی حکمی*، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی.
۵. شوپنهاور، وارنور، ۱۳۸۸، *جهان همچون اراده و تصور*، ترجمه ر. ولی باری، تهران، نشر مرکز.
۶. فلامکی، محمدمنصور، ۱۳۸۱، *ریشه‌ها و گرایش‌های نظری معماری*، تهران، نشر فضا.
۷. \_\_\_\_\_، ۱۳۸۵، *شکل‌گیری معماری در تجارت ایران و غرب*، تهران، نشر فضا.
۸. گروتز، یورگ، ۱۳۷۵، *زیباشناختی در معماری*، ترجمه ج. پاکزاد و ع. همایون، تهران، دانشگاه شهید بهشتی.
۹. بنه ولو، لئوناردو، ۱۳۸۹، *تاریخ معماری مدرن*، ترجمه م. سادات افسری، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
۱۰. محسنی، علیرضا، ۱۳۹۳، «نسبت فلسفه و معماری»، *پایان‌نامه*، دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده معارف و الهیات شهید مطهری.
۱۱. مطهری، مرتضی، ۱۳۸۸، *منطق؛ فلسفه*، تهران، صدرا.
۱۲. \_\_\_\_\_، ۱۳۹۵، *مجموعه آثار*، ج ۸ و ۱۰، تهران، صدرا.
۱۳. منتظری مقدم، محمود، ۱۳۸۰، *منطق ۱*، قم، حوزه علمیه.
۱۴. نصر، سید حسین، ۱۳۸۳، *انسان و طبیعت*، بحران معنوی انسان متجدد، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۵. نظرزاد، نرگس، ۱۳۸۱، *ماهیت و انواع تعریف*، تبریز، مؤسسه تحقیقات علوم اسلامی و انسانی دانشگاه تبریز.
۱۶. نقره‌کار، عبدالحمید، ۱۳۸۷، *درآمدی بر هویت اسلامی در معماری و شهرسازی*، تهران، وزارت مسکن و شهرسازی.
۱۷. نوربرگ-شولتس، کریستیان، ۱۳۸۱، *معماری: حضور، زیان و مکان*، ترجمه ع. سیداحمدیان، تهران، مؤسسه معمار نشر.
18. Corbusier, L., 1986, *Towards a New Architecture*, New York, Dover Publications.
19. Gulzar, Seyed H., 1986, "Education Towards An Architecture Of islam", *The ethical function of architecture*, p.43-48.
20. Heidegger, Martin, 1971, "Building, Dwelling, Thinking" In: *Poetry, language, thought*, New York, Harper & Row, p.143-161.

21. Illies, C. & Nicholas Ray, 2014, *Philosophy of Architecture*, Amsterdam, Cambridge Architectural Press.
22. Kahn, L., 1991, *Writings' Lectures' Interviews*, New York, Rizzoli.
23. Kruft, H., 1994, *A History of Architectural Theory from Vitruvius to the Present*, New York, Princeton Architectural Press.
24. Wittgenstein, L., 1986, *Philosophical Investigations*, Oxford, Basil Blackwell.